

جهانی شدن و تأثیر آن بر هویت‌های قومی و ملی *

حسین رحمت‌الهی **

چکیده

سال‌های آخر قرن بیستم و اوایل قرن ۲۱ میلادی با ورود تکنولوژی جدید ارتباطی، افزون‌تر شدن قدرت شرکت‌های فراملی و فروپاشی بلوک سوسیالیست، جهان وارد عرصه‌ی جدیدی از تعاملات اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و قومی شده که ویژگی بارز آن فشردگی زمان، مکان و فضا، رشد مطالبات و گرایش‌های هویت خواهانه، ادغام اقتصادی، اضمحلال فرهنگ‌ها و خرده فرهنگ‌های ضعیف و کم رنگ شدن مرزهای ملی است. این پدیده که به نام جهانی شدن مشهور گشته، تعاریف، پیشینه مصادیق و آثاری دارد که این مقاله ضمن واکاوی مختصر آن، اثر جهانی شدن را بر هویت‌های ملی و قومی مورد بررسی قرار می‌دهد.

کلید واژه‌ها: جهانی شدن، سرمایه داری، اقتصاد، سیاست، فرهنگ، اقوام، مرزها.

* این مقاله برگرفته از طرح تحقیقاتی تحت عنوان «آشنایی با تدابیر رشته مطالعات صلح برای تعارضات داخلی در جوامع متنوع» به شماره پرونده ۲۲۰۲۰۰۳/۱/۰۱ می‌باشد که با حمایت مالی معاونت پژوهشی پردیس قم دانشگاه تهران انجام شده است.

دریافت ۸۴/۵/۲؛ پذیرش ۸۴/۶/۱۵

** عضو هیأت علمی پردیس قم دانشگاه تهران.

مقدمه

منظور از جهانی شدن عبارت است از فرایند فشردگی زمان و فضا که بواسطه آن مردم دنیا کم و بیش و به صورتی نسبتاً آگاهانه در جامعه جهانی واحد ادغام می‌شوند. مصادیق این فرایند عبارتند از:

- کاهش هزینه‌هایی که مکان، زمان و فضا بر ارتباطات و حمل و نقل تحمیل می‌کنند؛

- فرسایش وابستگی متقابل انسان‌ها در سطح جهان؛

- افزایش وابستگی متقابل انسان‌ها در سطح جهان؛

- همسانی ساختاری و نهادی جوامع مختلف جهان.

این مصادیق را هم می‌توان به واسطه شاخص‌های زیر سنجید:

- افزایش حجم انواع ارتباطات اجتماعی؛

- افزایش حجم حمل و نقل؛

- افزایش گستره تأثیرپذیری و تأثیرگذاری انسان‌ها؛

- شکل‌گیری و افزایش نهادهای فراملی و بین‌المللی؛

- جهانگیر شدن نهادهای محوری غرب (اقتصاد سرمایه داری مدرن و عقلانیت عمل در شکل

فناوری مدرن) (گل محمدی، ۱۳۸۱، ص ۱۱ و ۱۲).

فرایند جهانی شدن نه مثبت و نه منفی است. جهانی شدن نوعی انطباق است و به توان انطباق

کشورها به شرایط جدید وابسته است. مهم‌ترین بعد جهانی شدن در حوزه اقتصادی است.

کشورها برای آنکه بتوانند به درجه‌ای از رشد و توسعه اقتصادی دست یابند در این شبکه

پیچیده وارد شده و خود را انطباق دهند. شرط ورود، توانایی و آمادگی رقابت است (سریع

القلم، ۱۳۸۴، ص ۴۶).

بی‌تردید جهانی شدن پیامدهای سیاسی، فرهنگ و امنیتی دارد و کشورها را مجبور می‌کند تا

بتدریج آن‌ها را بپذیرند، ولی منطق کانونی آن افزایش ثروت ملی است. ریشه فلسفی و نظری

جهانی شدن در نظام سرمایه داری است که از اواخر ۱۷ و اوایل قرن هیجدهم در غرب اروپا و

شمال آمریکا شکل گرفت و آدام اسمیت با کتاب «ثروت ملل» آن را تئوریزه و تثبیت کرد. این

نظام اقتصادی که بتدریج با پایه‌های سیاسی و اجتماعی خاصی تکامل یافت، بر نظام بین

المللی حاکم گردیده و مهم‌ترین عامل نظم‌دهنده آن بوده است. بعد از جنگ جهانی و با دوره

استعمارزدایی، نظام سیاسی - اقتصادی سرمایه داری و در اعتراض به آن شکل گرفته بودند،

سرانجام با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تقریباً کره زمین را تسخیر کرد و تئوریسین‌ها و

نظریه پردازانی نظیر «فوکویاما» آن را «پایان تاریخ» نامیدند و از پیروزی محتوم دموکراسی لیبرال سخن گفتند. به واسطهٔ محوریت آمریکا در اقتصاد و سیاست بین الملل - بویژه پس از فروپاشی شوروی - این کشور مهم‌ترین قاعده ساز جهانی بوده است و به همین دلیل گاه جهانی شدن به غربی شدن و گاه به آمریکایی شدن اقتصاد بین الملل نام گرفته است (ماریامیز، ۲۰۰۶).

جهانی شدن بواسطهٔ افزایش سطح سواد ملت‌ها، شهرنشینی و انقلاب ارتباطات برای بسیاری از کشورها انتخاب محسوب نمی‌شود، بلکه نوعی اجبار است که بطور قطعی از حوزهٔ اقتصاد فراتر رفته و بر حوزه‌های فرهنگ و سیاست تأثیر می‌گذارد. جهانی شدن نه تنها بازیگران جدیدی همچون سازمان‌های غیردولتی را علاوه بر دولت‌ها و برخی سازمان‌های بین المللی وارد عرصهٔ روابط بین الملل کرده، بلکه با تحت تأثیر قرار دادن ساختارهای اقتدار در عرصه‌های اقتصاد، سیاست، فرهنگ، ارتباطات، هویت‌ها و... نظم پیشین را بطور جدی به چالش کشانده است. بسیاری از نویسندگان، جهانی شدن را در مفاهیمی همچون «دهکدهٔ الکترونیکی جهانی»، «پیدایش قبیلهٔ جهانی»، «انقلاب اطلاعاتی»، فشرده‌گی زمان و جهان، گسترش جهان - آگاهی، پایان تقدس مرزها و عصر سیبرنتیک یافته‌اند (بشیریه، ص ۱۲). این مقاله بر آن است با ارائهٔ تعریف، پیشینه و مفهوم جهانی شدن، نظریه‌های، مصادیق و تأثیر آن را بر هویت‌های قومی مورد مطالعه قرار داده و به پرسشهای زیر پاسخ دهد:

- آیا در عصر جهانی شدن و پیشرفت‌های تکنولوژیک، می‌توان بدون خدشه دار شدن هویت ملی، تنوع فرهنگی را حفظ کرد؟
- آیا جهانی شدن فرهنگ در خلق هویت‌های تمدنی - فرهنگی یکپارچگی موثر واقع می‌شود یا این که منجر به تضعیف پیوندهای قومی، نژادی و محلی می‌گردد؟
- آیا اساساً جهانی شدن وحدت کشورهای کثیرالقوم را مورد تهدید قرار می‌دهد و اصولاً تأثیر این پدیده بر روی اقوام در درون کشورهای یکپارچه چگونه است؟

تعریف و پیشینه

گر چه جهانی از مفاهیم رایج در حوزه‌های علمی و جزو مهم‌ترین میراث‌های باقیمانده برای هزارهٔ جدید است، اما به دلیل چند وجهی بودن این پدیده تعریف دقیق و یکسانی از آن وجود ندارد. بویژه آنکه موافقان و مخالفان این فرایند هر یک از منظر خود و از زاویه‌ای خاص با آن برخورد کرده و سعی کرده‌اند تا تعاریف را با نگاه خویش منطبق سازند. اغلب تعریف‌ها در مورد "تدریجی، فرایندی و پایدار" بودن جهانی شدن اشتراک نظر دارند که به این ترتیب می‌توان

تعریفی بر اساس وجوه مشترک گفته شده به دست داد:

«جهانی شدن عبارتست از فرایند فشردگی زمان و فضا که بواسطه آن مردم دنیا کم و بیش و به صورتی نسبتاً آگاهانه در جامعه جهانی واحد ادغام می‌شوند» (گل محمدی، صفحه ۲۰). به بیان دیگر، جهانی شدن معطوف به فرایندی است که در جریان آن فرد و جامعه در گستره‌ای جهانی با یکدیگر پیوند می‌خورند. تعریف فوق در واقع مبتنی بر تعاریف و دیدگاه‌های چندنظریه پرداز برجسته جهانی شدن است. محور بحث «دیوید هاروی» از جهان معاصر، مفهوم فشردگی زمانی - فضایی است؛ «گیدنز» پیامدهای اجتماعی این فشردگی را بررسی می‌کند؛ «رابرتسن» عنصر آگاهی را نقطه عطفی در فرایند طولانی مدت جهانی شدن می‌داند و «مارتین آلبرو» هم جهانی شدن را شکل گیری یک جامعه جهانی در «عصر جهانی شدن» به شمار می‌آورد (پیشین، صفحه ۲۱).

از سوی دیگر برخی از نویسندگان، جهانی شدن را جابجایی یا دگرگونی در مقیاس سازماندهی انسانی می‌دانند که جوامع دوردست را به یکدیگر متصل می‌کند و دسترسی به روابط قدرت را در مناطق مختلف دنیا گسترش می‌دهد. آگاهی از فشردگی فزاینده موجب خصومت‌ها و درگیری‌های جدیدی می‌شود و به دلیل محرومیت بخش قابل توجهی از جمعیت دنیا از منافع جهانی شدن، ممکن است این امر (جهانی شدن) بسیار تفرقه انگیز باشد (دیوید هلد، «موافقان و مخالفان جهانی شدن»، ص ۱).

عده‌ای از نویسندگان، جهانی شدن را نوعی هماهنگی فزاینده برای حل مشکلات جامعه بشری می‌دانند و بعضی از نظریه پردازان نیز این پدیده را روندی تاریخی و مجموعه فزاینده‌های پیچیده‌ای می‌دانند که بیش‌ترین ظهور و بروز را در فرهنگ دارد. این روند ضمن کاهش قدرت دولت‌ها و برداشتن مرزهای ملی، باعث استقلال فرهنگ از حوزه دولت می‌گردد و در نتیجه موجبات داد و ستد و تعامل میان فرهنگ‌ها را فراهم می‌آورد که از یک نظر به حاکمیت یک فرهنگ منجر می‌گردد و از زاویه‌ای دیگر به بالندگی و تکامل فرهنگ‌ها کمک می‌کند (نادرپور، ۱۳۸۲، ص ۲۳۰).

در مورد پیشینه جهانی شدن، نظریه پردازان مختلف، دیدگاه‌های گوناگونی را بیان کرده‌اند. برخی از اینان، مبدأ فرایند جهانی شدن را در تمدن‌های باستان می‌دانند. از دیدگاه این گروه، با شکل گیری چنین تمدن‌هایی در واقع فرایند جهانی شدن هم آغاز شد؛ چرا که آن تمدن‌ها به اقتضای منطق و ساختار درونی خود، تمدن‌هایی گسترش طلب بودند. چنین تمدن‌هایی همواره از لحاظ سیاسی، نظامی و فرهنگی، گرایش به گسترش و جهانی شدن داشتند و با نفوذ پذیر کردن مرزهای واحدهای کوچک اجتماعی، ادغام آن‌ها را در واحدهای اجتماعی بزرگتر و

فراگیرتر ممکن می‌ساختند.

از دیدگاه نومارکسیست‌هایی مانند آندره گوندرفرانک^۱ و ایمانوئل والبرشتین^۲، فرایند جهانی شدن هنگامی آغاز شده که نطفه نظام جهانی بسته شده است و این تاریخ به ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد برمی‌گردد. در واقع آنان از پنج هزار سال تاریخ نظام جهانی و به تبع آن پنج هزار سال تاریخ فرایند جهانی شدن سخن می‌گویند. دسته دیگری از نظریه پردازان، تاریخ جهانی شدن را همان تاریخ تمدن جهانی می‌دانند که حدود ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد و از مصر باستان و تمدن سوم آغاز می‌شود؛ نویسندگانی مانند آریک ولف^۳ و ویلکینسن^۴ به این دسته تعلق دارند. صاحب نظرانی نیز نخستین نشان‌های فرایند جهانی شدن را در تمدن اسلام و شرق باستان شناسایی می‌کنند (گل محمدی، ۱۳۸۱، ص ۲۳).

شماری از نظریه پردازان اعتقاد دارند که با شکل‌گیری تجدد، فرایند جهانی شدن نیز آغاز شد. مثلاً «کیدنز»، فرایند جهانی شدن را چیزی جز گسترش تجدد نمی‌داند. مارکس و انگلس هم درک تاریخ جهانی شدن و آغاز این فرایند را مستلزم درک و شناخت تاریخ سرمایه داری می‌دانند؛ چون از دیدگاه آنان نظام سرمایه داری همواره دست اندرکار یکپارچه سازی اقتصادی و فرهنگی جهان بوده است. پس با این دیدگاه، جهانی شدن را باید همزاد سرمایه داری دانست (پیشین).

گرچه در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، واژه جهانی شدن گاه و بیگاه در محافل و آثار خاص به کار می‌رفت، ولی برای نخستین بار در سال ۱۹۶۱ به فرهنگ «وبستر» راه یافت که بر بازشناسی آشکار اهمیت فزاینده پیوندها و ارتباطات جهان گستر دلالت داشت. در طول دهه هفتاد رشته‌هایی مانند اقتصاد این واژه را بطور وسیع استفاده کردند، ولی با پرشتاب‌تر و گسترده شدن فرایند جهانی شدن بواسطه پیشرفت‌های حیرت آور در حوزه فناوری‌های ارتباطی، این واژه بیش از پیش اهمیت یافت و وارد رشته‌های دیگر علمی شد. در نیمه دوم دهه هشتاد جامعه شناسی هم پذیرای این واژه شد و امروزه جهانی شدن در کانون اغلب

1. A.G.Frank.
2. I.Wallerstein.
3. E. Wolf.
4. Wilkinson.

بحث‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و جامعه‌شناختی قرار دارد (همان، ص ۲۴).^۱
 برخی از نظریه پردازان برای بیان پیشینه جهانی شدن معتقدند:

نظام تکاملی غرب از سه دوره فرهنگی، سیاسی و اقتصادی عبور کرده است. در دوره اول (۱۷۵۰ - ۱۵۰۰ میلادی) قاره اروپا در گیر و دار حل و فصل تناقضات فرهنگی خود بود. در واقع تاریخ آغاز این تحول از رنسانس است؛ زیرا قبل از رنسانس مجموعه نظام بین الملل نسبتاً از منطبق واحدی برخوردار بود. در تمامی مناطق جهان، نظام اقتدارگرایی پادشاهی، فئودالی اقتصادی و فقر عمومی فرهنگی حاکم بود. هیچ منطقه‌ای بر منطقه دیگر حاکمیت و الویت تمدنی نداشت. تحولات اروپا باعث تولد تمدنی جدیدی شد، اما تضادهای داخلی آن نزدیک به ۲۵۰ سال طول کشید تا در نهایت به یک سیستم منسجم فکری بر پایه‌های پوزیتویسم^۲، اومانیسم^۳، اندیویدوآلیسم^۴، پلورالیسم^۵ و کاپیتالیزم^۶ شکل گیرد.

سیستمی که بتدریج به شمال آمریکا، اقیانوسیه، افریقای جنوبی و ژاپن تا قرن نوزدهم توسعه یافت. در سال‌های ۱۸۵۰ - ۱۷۵۰ میلادی ظهور اندیشمندان سیاسی مانند روسو، میل و منتسکیو موجب بارور شدن تفکر و پایه‌های اجتماعی، سیاسی - فلسفی تمدن جدید گشت. در

۱. در مورد نسبت جهانی شدن با گلوبالیسم (globalism) و یونیورسالیسم (universalism) باید گفت: یونیورسالیسم به ارزش‌هایی معطوف است که انسان را در هر زمان و مکانی، فارغ از تعلق‌های فرهنگی، چنان سوزدها یا فاعلانی خودمختار در نظر می‌گیرند. گلوبالیسم هم - که مادی‌تر و بسیار متأخرتر از یونیورسالیسم است - ارزش‌های دیگری را در بر می‌گیرد و افراد پایبند به آن ارزش‌ها - که به همه مردم جهان علاقمندند - کل زمین را محیط مادی و افراد روی آن را شهروندان، مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان جهانی می‌دانند و خواهان اقدام جمعی برای حل مشکلات جهانی هستند. گلوبالیسم به گسترش فرایند جهانی شدن کمک می‌کند و نسبت و رابطه گلوبالیسم با جهانی شدن مانند نسبت و رابطه یونیورسالیسم با ایجاد سازمان ملل است (گل محمدی، ص ۲۵).

2. Positivism.
3. Humanism.
4. Individualism.
5. Pluralism.
6. Capitalism.

دوره ۱۹۰۰ - ۱۸۵۰ میلادی تمامی اختراعات مادر در آمریکا و غرب اروپا روی داد و ازادی اجتماعی و خلاقیت فردی و پوزیتیویسم نمای درونی و علمی خود را در این اختراعات به نمایش گذارد. تولیدات این نیم قرن بیش از تولیدات کل تاریخ بود. با آغاز قرن بیستم نظام بین المللی اقتصادی وارد عرصه جدیدی شد و با پایه‌های صنعتی شدن، ماشینی شدن و شهرنشینی و مصرف گرایی سرمایه داری نوین شکل گرفت. بدین ترتیب، همان تحول دوره رنسانس اکنون در مرحله جدیدی از بسط در سطح جهانی قرار گرفته و مدیریت آن را در هشت کشور صنعتی با حاکمیت قابل توجه آمریکا، آلمان و ژاپن می‌توان خلاصه کرد (سریع القلم، ۱۳۸۴، ۴۸، ۴۹ و ۵۰).

مفاهیم و نظریات جهانی شدن

در حالی که "سن سیمون" و "آگوست کنت"، ریشه فرایند جهانی شدن و شکل گیری جامعه جهانی را در علم و صنعت گسترش طلب آن و تحول ذهنی بشر می‌دانند، "دورکیم" پدیده‌های اجتماعی را زمینه ساز و تسهیل کننده فروپاشی مرزهای فرهنگی - سیاسی و همگونی جهانی می‌داند. به بیان دیگر، نوسازی با نوعی فرایند انفکاک ساختاری همراه است. تحت تأثیر چنین فرایندی، سنت‌ها، تعهدهای جمعی و دیگر عناصر هویت بخش محدود مانند ملیت و قومیت جایگاه و اهمیت خود را بیش از پیش از دست می‌دهند و نفوذپذیری مرزهای بین اجتماعات مختلف افزایش می‌یابد (گل محمدی، ۱۳۸۱، ص ۳۳).

"ماکس وبر" هم با آنکه برای جوامع اروپایی و تمدن غربی ویژگی‌هایی استثنایی قائل بود، نوسازی و تجدد را عواملی بسیار موثر در فرایند جهانی شدن می‌دانست. این تأثیر در درجه نخست بواسطه گسترش عقلانیت امکان پذیر است. بنابراین از دیدگاه وبر، فرایند عقلانیت چونان حلّالی جهانی ساز است که با گسترش آن همه فرهنگ‌ها کم و بیش ویژگی‌های مشترک پیدا می‌کنند. این ویژگی‌های مشترک عبارتند از: غیرشخصی شدن روابط، پیشرفت فناوری، اهمیت یا بی تخصص و گسترش کنترل فنی عقلانی بر فرایندهای طبیعی و اجتماعی (Waters, 1995, p. 5).

بر خلاف کنت، دورکیم و وبر که به صورتی غیرمستقیم و پراکنده از جهانی شدن بحث کرده‌اند، مارکس با نظریه پردازی در مورد نظام سرمایه داری، از منطلق فرایند جهانی شدن سخن می‌گوید و از زوایای متفاوت ولی همچون دورکیم و وبر، تجدد را نظامی جهانی شونده و رو به گسترش می‌داند. از دیدگاه مارکس، بر خلاف نظام‌های اجتماعی - اقتصادی پیشین، نظام سرمایه داری ذاتاً مایل به تعمیق درونی و گسترش بیرونی است و این امر در منطلق "آنباشت"

نهفته است. در این نظام، حفظ ارزش و اعتبار سرمایه مستلزم انباشت و تراکم بی وقفه است و سرمایه همواره باید به کار گرفته شود تا دست کم بتواند ارزش خود را حفظ کند و بازتولید سرمایه همواره نیازمند بازارهایی جدید برای سرمایه‌گذاری و فروش کالاهای تولید شده است. بنابراین سرمایه خواه ناخواه از مرزهای ملی فراتر رفته و روابط و نهادهای مناسب برای رشد و گسترش خود را در سرزمین‌های جدید مستقر می‌کند. با توجه به این ویژگی سرمایه‌داری است که مارکس و انگلس نظام سرمایه‌داری را متولی یکپارچه‌سازی جهان دانسته‌اند. تلاش سرمایه‌داری برای انباشت هر چه بیش‌تر سرمایه، به تولید و مصرف ویژگی جهانی می‌دهد؛ بنابراین هم اقتصاد جهانی می‌شود و هم فرهنگ (گل محمدی، ۱۳۸۱، ص ۳۴ و ۳۵).

برخی از نظریه پردازان همچون "لنین"، "سمیرامین" و "والرشتین" نیز تحت تأثیر آموزه‌های مارکس، جهانی شدن را همان گسترش نظامی اقتصادی (اجتماعی سرمایه‌داری به اقصی نقاط جهان می‌دانند).

با رشد و گسترش فناوری‌های ارتباطی، "مک لوهان" جهان را همچون دهکده‌ای فرض می‌کند که در آن، زمان و مکان افشردگی خاصی پیدا کرده و شخص از رویدادهای مختلف در هر نقطه‌ای مطلع می‌شود. وی از این پدیده با عنوان "درون پاشی"^۱ یاد می‌کند. به نظر "مک لوهان" همه تحولات و فناوری‌ها نه تنها یک شبکه ارتباطی جهانی پدید می‌آورند، بلکه جهانی شدن فرهنگ^۲ را هم بواسطه گسترش دادن فرهنگی توده‌ای در جامعه بحرانی ممکن می‌سازند (Water, p. 35).

نظریه "مک لوهان" الهام بخش گروه کثیری از دانشمندان و نظریه پردازان معاصر گشته و در سال‌های اخیر دین پژوهان، جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان، کارشناسان سیاسی، پژوهشگران روابط بین‌الملل، اقتصاد دانان و فرهنگ پژوهان کم و بیش از جهانی شدن و پیامدهای آن سخن گفته‌اند. که شاخص‌ترین آنان "گیدنز" می‌باشد. وی فرایند جهانی شدن را محصول برهم خوردن نظم سنتی فضا و زمان می‌داند، ولی به اندازه دیگران بر نظام اقتصادی تأکید نمی‌کند. به نظر "گیدنز"، جهانی شدن را به هیچ وجه نمی‌توان پدیده‌ای صرفاً اقتصادی دانست؛ هر چند که شکل‌گیری یک اقتصاد جانی از مهم‌ترین عناصر ویژگی بخش پدیده مورد نظر بشمار

1. Implosion.

۲. فرهنگ را در این مقاله کلیتی پیچیده می‌دانیم که شامل شناخت، باورها، قانون، اخلاق، آداب و رسوم و همه عاداتی می‌شود که فرد به عنوان عضوی از جامعه کسب می‌کند.

می‌آید. وی بر جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی فرایند جهانی شدن تأکید دارد و آن را پیشرفته‌ترین مرحله فرایند تجدد می‌داند (گل محمدی، ص ۴۷ و ۴۸).
پیش از پرداختن به تأثیر جهانی شدن بر هویت‌های قومی و ملی، لازم است وارد ادبیات مفهومی شده و تعریف واحدی نیز از هویت و قومیت به دست دهیم.
هویت، احساس تعلق فرد به کشور، جامعه یا نهاد و مجموعه خاصی را نشان می‌دهد. تاریخ، منافع، سرنوشت و تصور ذهنی مشترک از جمله وجوه هویتی است. تعلقات جغرافیایی، قومی، نژادی زبانی و دینی هر کس بخشی از هویت او بشمار می‌رود. این در حالی است که سیاست‌های فرهنگی حاکم بر یک جامعه می‌تواند نقش تعیین کننده‌ای در مسیر هویت یابی افراد آن جامعه ایفا کند و این امر برآمده از ارتباط محکم فرهنگ و هویت می‌باشد.
به عبارت دیگر، از طریق فرهنگ است که انسان‌ها هویت یابی کرده و بر هویت خاصی تأکید می‌کنند (فصلنامه مطالعات ملی، ۱۳۷۹، ص ۲۰-۱۲).

قوم و گروه‌های قومی، مجموعه افرادی با سنت فرهنگ و احساس هویتی مشترک هستند که این اشتراکات، آنان را به عنوان یک گروه فرعی از جامعه ملی و بزرگتر و همچنین از دیگر گروه‌های عضو آن جامعه متمایز می‌سازد. هر قوم دارای ساختار گسترده خویشاوندی است که در درون آن عوامل همبستگی مادی و معنوی عامل پیوند و احساس تعلق افراد به قوم است. این عوامل عبارتند از: زبان، عرصه جغرافیایی خاصی که محل زیست افراد قوم بوده و هست، ارزش‌ها، آداب و رسوم، باور به یک نیاز مشترک که در اکثر موارد اسطوره‌ای است و نهایتاً تصور مشترکی که تعلق فرد را به قوم خاصی مستحکم می‌سازد (احمدی، ۱۳۷۸).

جهانی شدن و تأثیر آن بر هویت‌ها قومی

برخی افراد جهان را روندی و مجموعه فرایندهای پیچیده‌ای می‌دانند که بیش‌ترین ظهور و بروز را در فرهنگ دارد. این روند ضمن کاهش قدرت دولت‌ها و برداشتن مرزهای ملی باعث استقلال فرهنگ از حوزه دولت می‌گردد و در نتیجه موجبات داد و ستد و تعامل میان فرهنگ‌ها را فراهم می‌آورد که از یک نظر به حاکمیت یک فرهنگ منجر می‌گردد و از زاویه‌ای دیگر به بالندگی و تکامل فرهنگ‌ها کمک می‌کند (نادری‌پور، ۱۳۸۲، ص ۲۳۰).

اگر تعریف فوق را - که دارای نقاط ضعفی هم هست - پایه قرار دهیم و به تکمیل آن اقدام کنیم، باید افزود: همانطور که گفته شد، خاستگاه جهانی شدن اقتصاد است. در عصر شرکت‌های فراملی که مرز نمی‌شناسند و سود بیش‌تر را هدف گرفته‌اند، مرزهای جغرافیایی به دو دلیل کم رنگ می‌شوند: نخست آنکه حد و مرز جوامع را شرکت‌های فراملی بر اساس تقسیم

مناطق نفوذ تعیین می‌کنند و دوم آنکه فناوری‌های اطلاعات مرزها را در نوردیده و این دو امر - بویژه دومی - موجب تعامل فرهنگ‌ها می‌شوند. بطور طبیعی در این تعامل، فرهنگ‌ها را فراهم می‌آورد که از یک نظر به حاکمیت یک فرهنگ منجر می‌گردد و از زاویه‌ای دیگر به بالندگی و تکامل فرهنگ‌ها کمک می‌کند (نادرپور، ۱۳۸۲، ص ۲۳۰).

اگر تعریف فوق را - که دارای نقاط ضعفی هم هست - پایه قرار دهیم و به تکمیل آن اقدام کنیم، باید افزود: همانطور که گفته شد، خاستگاه جهانی شدن اقتصاد است. در عصر شرکت‌های فراملی که مرز نمی‌شناسند و سود بیش‌تر را هدف گرفته‌اند، مرزهای جغرافیایی به دو دلیل کم رنگ می‌شوند: نخست آنکه حد و مرز جوامع را شرکت‌های فراملی بر اساس تقسیم مناطق نفوذ تعیین می‌کنند و دوم آنکه فناوری‌های اطلاعات مرزها را در نوردیده و این دو امر - بویژه دومی - موجب تعامل فرهنگ‌ها می‌شوند. بطور طبیعی در این تعامل، فرهنگ‌های ضعیف و خرده فرهنگ‌ها از بین می‌روند و فرهنگ قوی‌تر امکان بروز و تسلط پیدا می‌کند. مجموعه این عوامل بر دین، حقوق و سیاست نیز تأثیر گذارده و زمینه‌های حاکمیت ارزشهای جهانی - و نه بومی و محلی - همچون حقوق بشر را فراهم می‌کند. چنین روندی بی تردید موجب سست شدن و در مواردی از بین رفتن حاکمیت دولت‌ها می‌شود. تضعیف حاکمیت دولت‌ها و توجه ویژه جوامع به فرهنگ خودی موجب رشد نوعی تعلق به خود و گروه خود می‌گردد و این نوعی قوم گرایی، منطقه گرایی و گریز از مرکز را در جوامع چند قومی فراهم می‌سازد. در عصر جهانی شدن همه انسان‌ها در تلاش برای دستیابی به هویت خود هستند و این نیز بر رشد احساسات قومیت خواهی تأثیر می‌گذارد. در سطور آینده تأثیر جهانی شدن را بر فرهنگ و قومیت‌ها که متأثر از یکدیگر هستند بیش‌تر مورد واکاوی قرار خواهیم داد.

جهانی شدن فرهنگ

آنچنانکه گفته شد، فرآیند جهانی شدن تنها در مسائل اقتصادی خلاصه نمی‌شود و به مدد فناوری اطلاعات بیش‌ترین تأثیر را در حوزه فرهنگ می‌گذارد. بر این اساس، فرهنگ‌ها با نظام تکنولوژیک جدید ارتباطی دستخوش دگرگونی‌های بنیادین می‌شوند. پدیده جهانی شدن همچنین فضای سیاسی، اجتماعی و از همه مهم‌تر فرهنگی ملت‌ها، هویت‌ها و قومیت‌ها را نیز تحت تأثیر مستقیم خود قرار می‌دهد و واقعیتی ناگزیر است که بسیاری از ارکان فرهنگ‌های ملی و بومی را متزلزل می‌سازد. از این چشم انداز، جهانی شدن کارکردهای مختلفی دارد و ناگزیر به بروز واکنش‌های متفاوت و بعضاً متناقض میدان داده است. برخی آن را پیش درآمدی برای ایجاد جهانی دموکراتیک و متحد می‌دانند که با اتکاء به یک فرهنگ جهانی شکل خواهد

گرفت و یا به تعبیر "مک لوهان" به استقرار "دهکده جهانی" خواهد انجامید. حاملان این طرز فکر معتقدند؛ غرب سعی دارد از رهگذر "یکسان سازی" فرهنگ و یکپارچه سازی ارزشی، فرهنگ خود را تحمیل کرده و در نهایت جهان گرایی فرهنگی را استوار سازد. در این دیدگاه، غرب خواهان ادغام فرهنگ‌های بومی و محلی در فرهنگ مسلط جهانی است. بعضی دیگر اساساً بر این باورند که جهانی شدن فرهنگی، هویت ملی را تضعیف می‌کند و این انقطاع فرهنگ و نهایتاً از خودبیگانگی فرهنگی را فراهم می‌آورد. در چنین فرضیه‌ای، فرجام کار چیزی جز گمگشتگی فرهنگی و بی هویتی نیست. قائلان به چنین اندیشه‌ای بر حفظ فرهنگ‌های بومی و ملی و در واقع "چند فرهنگ گرایی" تأکید دارند. در سطور آتی این دیدگاه‌ها را تحت عناوین "ادغام و یکسان سازی" و "چند فرهنگ گرایی" مورد بحث قرار می‌دهیم. بدیهی است در هر دو دیدگاه جنبه‌های مثبت و منفی جهانی شدن مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

۱) ادغام و یکسان سازی

بخش عمده‌ای از دلمشغولی‌های نظریه پردازان و سیاستمداران در طول تاریخ بشری، ایجاد چهار چوبی واحد به منظور پی ریزی یک هویت جهانی مشترک بوده است. در دوران ما چنین اندیشه‌ای با برتری رسانی‌های و لقاء یک فرهنگ برتر درصد گونه‌ای یکسانی و همگونی در جهان است، گو اینکه ممکن است چنین هدفی در بادی امر مدّ نظر نباشد، اما برتری رسانی‌های و پویایی فرهنگ غرب که در زمینه دموکراسی بصورت فرهنگ مهاجم نمود پیدا کرده است، این امکان را به غرب می‌دهد که با نیروی رسانه و فرهنگ شاهد اضمحلال خرده فرهنگ‌های سنتی و پذیرش با علاقه فرهنگ غرب باشد. به تعبیر مرحوم دکتر شریعتی چنین فرایندی همانند "دیالکتیک سوردل" عمل کرده و جوامع پیرامونی با میل و علاقه پذیرای فرهنگ غرب - بویژه نوع مردمی (Popular) آن - می‌شوند (شریعتی، بی تا).

از این زاویه، جهانی شدن فرهنگ به معنای یکسان شدن فرهنگ در کشورهای مختلف است. چنین دیدگاهی معتقد است که در جهان آینده "خودی" و "غیرخودی" یا "دیگری" مفهوم ندارد، بلکه صحبت از جهانی است که دارای هویت واحدی است و همه ما انسان‌هایی هستیم که باید در این جهان واحد زندگی کنیم (سلیمی، ۱۳۸۰، ص ۱۲). در حقیقت چنین دیدگاهی معتقد است که جوهر فرهنگ جهان شمول، دیدگاه نوینی درباره انسان است که در قرون جدید در اروپا و آمریکا شکل گرفت و گسترش جهانی یافت. آنچه "اندیشه حقوق بشری" نامیده می‌شود، جوهر فرهنگ جدیدی است که مظاهر جهانی شدن آن بخوبی قابل مشاهده است؛ بنحوی که هم اکنون نه فقط اندیشه‌های تاریخ ساز اجتماعی و حتی دینی، بلکه قوانین اساسی اکثریت

قریب به اتفاق کشورهای جهان تحت تأثیر جوهر فرهنگ نوین یعنی اندیشه حقوق بشری قرار گرفته است (سلیمی، ۱۳۷۹، ص ۱۱). برخی از اندیشمندان در این رابطه، تکنولوژی‌های ارتباطی را عامل همگون سازی فرهنگی دانسته و جهان آینده را "یکپارچه کننده" پیش بینی کرده‌اند (پستمن، ۱۳۷۲، ص ۳).

برخی دیگر به جهانی به مثابه مراحل تکامل سه گانه جامعه بشری (جامعه بدوی، جامعه تولیدی و جامعه مصرفی) می‌نگرند و معتقدند بر خلاف دو مرحله قبلی که انتقال میراث فرهنگی انسان‌ها از طریق اسطوره و کتابت انجام می‌گرفت، در "جامعه مصرفی"، افراد از بیرون هدایت می‌شوند. بر این مبنا، وسایل ارتباط جمعی در افراد ویژگیهایی را پرورش می‌دهند تا از آن طریق بتوانند با پذیرش آمال و آرزوهای سایرین با هم‌نوعان خود هم‌رنگ شوند. آریک هابز باوم می‌گوید: "در جهانی با تحولات تکنولوژیک سریع، ناسیونالیسم و قومیت حرفی برای گفتن ندارند. در عرصه فرهنگی نیز جابجایی تولید فرهنگی از درون خانواده یا اجتماع محلی به کارخان‌های جهانی، بر شیوه زندگی تأثیر می‌گذارد. مردم شلوار جین می‌پوشند، کوکا کولا می‌نوشند و این همگون سازی‌ها، تمایزها برخی معتقدند جهانی شدن صرفاً اندیشه و تفکری است که می‌خواهد فلسفه و هویت غرب را در یک امپراتوری تحت سلطه آمریکا تحمیل کند. نئومارکسیتهایی چون "سمیرامین" معتقدند با تسلط قدرت‌های بزرگ بر دنیای تجارت، اطلاعات و ارتباطات موجب می‌شود (جهانی سازی منجر به یکسان سازی فرهنگی در اثر افزایش سلطه جویی‌ها و مداخله طلبی‌های آنان گردد (نادریور، ۱۳۸۱، ص ۲۳۳). فراتر از این، عده‌ای حتی معتقدند جهانی شدن بر همسویی هویت ملی و هویت فرهنگی اعتقادی ندارد و صرفاً گرایش فراتر از این، عده‌ای حتی معتقدند جهانی شدن بر همسویی هویت ملی و هویت به سوی کلیت فرهنگی واحد را تجویز می‌کند.

"چامسکی، جهانی شدن را متأثر از قدرت و سلطه اقتصادی آمریکا می‌داند. وی در پاسخ به این پرسش که آیا می‌توان فرهنگ را مانند "یورو" در میان مناطق مختلف یکسان کرد، می‌گوید: آنچه می‌تواند به تنهایی سرفصل اشتراک قرار گیرد، حتماً باید دارای ماهیت برتری باشد. در عرصه جهانی هژمونی با غرب (آمریکا) است، پس باید همه عناصر فرهنگی را در قالبی آمریکایی ریخت (نادریور، همان، ص ۲۳۴).

به عقیده "هانتینگتون" نیز تمدن غرب به دلیل برخورداری از سه امتیاز "عقلانی بودن فرهنگ"، "ابزاری بودن فرهنگ" و "صنعتی بودن" می‌تواند هر روز نیرومندتر از پیش در آستانه جهانی شدن گام بردارد (هانتینگتون، ۱۳۷۴).

از سوی دیگر، پاره‌ای از متفکرین معتقدند؛ هر چه مشابهت میان فرهنگ‌ها بیشتر باشد،

فرهنگ‌ها بیش‌تر در مسیر همگرایی حرکت خواهند کرد. از نگاه آن‌ها رقابت، خصومت، آستی ناپذیری و هویت‌گرایی، خاص فرهنگ‌هایی است که سطح سواد، علم و قدرت عقل ورزی در آن‌ها ضعیف است. حال آنکه جهانی شدن از درون اندیشه و فرهنگی بروز می‌کند که صاحب عقل ابزاری است. بنابراین کشورهای با سطح بالای فرهنگی یعنی دارای رشد، آموزش، عقل و علم، غالباً با شرایط سیاسی، اجتماعی و حتی اخلاقی کمابیش مشابه مواجه می‌باشند.

برخی دیگر از متفکران بر این باور هستند که فرهنگ جهانی تنها در صورت وجود یک دولت جهانی میسر خواهد بود، که بخشی از آرمان‌های نظریه پردازان گذشته و حال را تشکیل داده است. اما با توجه به امکانات موجود، دولت جهانی هواداران جدی در مقیاسی وسیع ندارد (نادریور، همان، ص ۲۳۴).

در مجموع از نگاه هواداران این طرز تلقی، غرب با تلقی مرکز - محوری درصدد سلطه و جهان‌گشایی فرهنگی از طریق ادغام، یکسان‌سازی، یکپارچه‌سازی و تحمیل الگوهای بیگانه لیبرالی و سکولار به کشورهای جنوب است. از زاویه‌ای دیگر، جهانی شدن با ارتقاء دانش بشری، موجب ادغام مردم جهان در درون یک جامعه واحد جهانی و ارتقای پیوستگی و همبستگی آنان می‌گردد.

۲) چند فرهنگ‌گرایی

هواداران این نظریه در عین آگاهی به تأثیر شگرفت فناوری ارتباطات در تکوین و پیدایش نوعی 'آگاهی جهانی' فرض برتری ذاتی سنت یا تمدن غرب را انکار و در مقابل بر اهمیت میراث تمدن‌ها و فرهنگ‌های دیگر تأکید می‌کنند. در این میان برخی انسان‌شناسان از 'تنوع فرهنگی' صحبت می‌کنند.

بر این اساس، جهانی شدن به معنای 'همگن‌سازی' نیست، بلکه ناظر به ظهور انبوه هویت‌های خاص در سطح جهانی است که موجبات انطباق و باز تولید هویت‌های فرهنگی را در کل جهان به عنوان یک مکان واحد فراهم می‌آورد. از این رو برخی معتقدند که جهانی شدن نه تنها در تناقض با باورهای فرهنگی محلی نیست، و در عرصه بین‌المللی خود را نشان دهند. این به مفهوم آن است که جهانی شدن باعث می‌شود تا فرهنگ‌ها ضمن شناخت خود و تقویت خودآگاهی محلی و استفاده از میراث مثبت تحول و فرهنگ و در عرصه بین‌المللی خود را نشان دهند. این به مفهوم آن است که جهانی شدن باعث می‌شود تا فرهنگ‌ها ضمن شناخت خود و تقویت خودآگاهی محلی به همزیستی محلی و استفاده از میراث مثبت تحول و فرهنگ جهانی روی آورند (نادریور، همان، ص ۲۳۵). (Robertson, p. 7 [think globaly , Act localy])

برخی دیگر جهانی شدن را حرکت به سمت نوعی دموکراسی جهان شهری (Cosmopolitan Democracy) می‌دانند که در عین حال کثرت فرهنگی و اقتصادی را نیز در خود خواهد داشت، در حالی که افرادی معتقدند که جهانی شدن تنها موجب ارتقاء همگانی و یکنواختی نمی‌شود، بلکه پیامدهای آن بخودی خود می‌تواند سطح پذیرش، تنوع و ناهمگونی را در دنیا بالا برد. در تأیید این نظر برخی گسترش ارتباطات را موجب افزایش آگاهی جهانی می‌دانند که این امر خود به خود به تعامل بین فرهنگ‌ها و پایان بخشیدن به سلطه یک فرهنگ کمک می‌کند؛ هر چند که این آگاهی به این ترتیب، می‌توان گفت که با وجود همگرایی محدودی که در زمینه رفتار و ارزش‌های جوامع گوناگون رخ می‌دهد، خودآگاهی فرهنگی باعث می‌شود که تنوع فرهنگی در سراسر جهان پایدار بماند و ملت‌ها توانایی آن را داشته باشند که با درک و پذیرش ارزش‌های فرهنگی و هویت‌های گوناگون، علیرغم فشار روز افزون رسانه‌ها بر توانایی فرهنگ سازی غرب کنترل داشته و به پاسداری هویت و حقوق فرهنگی خود نائل شوند. این در حالی است که بطور کلی نفوذ فرهنگ‌های جهانی در فرهنگ‌های محلی و خرده فرهنگ‌ها باعث بوجود آمدن هویت فرهنگی جدیدی از ترکیب این دو فرهنگ می‌شود. به این ترتیب باید گفت که جهانی شدن، هم به درک متقابل فرهنگ‌ها و ارتقای ارزش‌های مشترک ذهنی و احساس تعلق انسان‌ها را به اجتماع کلی‌تر کمک می‌کند و هم به تقویت همکاری میان ملت‌ها و گشودن درهای استقبال از "هویت‌های فرهنگی متکثر" یاری می‌رساند. از آنجا که فرهنگ‌ها برآمده قومی را نیز تحت تأثیر قرار خواهد داد که در سطور آتی به آن می‌پردازیم.

با جمع بندی و امعان نظر بر دیدگاه‌های گفته شده، باید گفت که جهانی شدن فرآیند متمایز کننده و در عین حال همگون سازی است که از یک سو با پذیرش نظام ارزشی خرده فرهنگ‌ها، جهان را به سوی کثرت گرایی فرهنگی سوق می‌دهد که نتیجه آن بروز و طرح هویت‌های قومی در جهان است و از سوی دیگر با برجسته کردن فرهنگ مسلط، دیگر فرهنگ‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به این ترتیب، باید گفت که جهانی شدن کارکردی دوگانه دارد. یعنی در عین حال که موجب اتحاد و نزدیکی بیش‌تر بین هویت‌های مشترک می‌گردد، واگرایی و به جستجوی هویت متمایز رفتن را در میان جوامع افزایش می‌دهد (گیوی مردانی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۱).

آنچه مسلم است آن است که نقش تکنولوژی ارتباطات در تغییر و تحول فرهنگ‌های ملی و قومی غیرقابل انکار است. فناوری جدید ارتباطی باعث تسریع فرآیند جهانی شدن و فشردگی زمانی - مکانی می‌شود؛ بنحوی که خود بسندگی و میل به انزوا گرایی محلی، اکنون جای خود را به همبستگی متقابل جهانی داده است. همچنین گسترش آگاهی‌های ناشی از ارتباطات،

تنوع و تعدد فرهنگی را در جوامع برجسته‌تر کرده است. تردیدی نیست که امروز یافتن کشوری با فرهنگ یکدست و یکسان دشوار است. بنابراین، واقعیت گروه‌های قومی و اقلیت‌های ملی در عصر حاضر بسیار جدی است و نمی‌توان نقش آن را نادیده گرفت.

به این ترتیب، یک قرائت از جهانی شدن ناظر بر ظهور یک فرهنگ مسلط و برتری آن بر سایر فرهنگ‌های ملی و خرده فرهنگ‌هاست. در این نگرش، فرهنگ، اقتصاد و نظام سیاسی کشورها در درون نظام و فرهنگ مسلط هضم می‌شود. به عقیده طرفداران این باور، غرب امیدوار است که در سایه ارتباطات پیشرفته نوعی همسانی فرهنگی به دست آید. در این چشم انداز، اصل جهانی شدن بر این است که تعصبات قومی و نژادی کنار گذاشته شود. بر این اساس، جهانی شدن نه تنها به تضعیف هویت‌های قومی منجر نمی‌شود، بلکه حتی هویت ملی را از حصار تنگ تعصبات نژادی و قومی خارج می‌سازد. در کشورهای چند قومی ما با دو حرکت مواجه هستیم. حرکت اول بر مبنای تغییر و استحاله فرهنگ‌های قومی در فرهنگ‌های ملی استوار است و در حرکت دوم، تلاش بر حفظ و تقویت فرهنگ‌های قومی در کنار فرهنگ ملی است. این در حالی است که برخی معتقدند؛ جهانی شدن موجب کم رنگ شدن تمایزها چه در سطح ملی و چه در سطح جهانی است. در این مورد آریک هابزباوم^۲ بر این باور است که در جهانی با تحولات سریع، قومیت هیچ مسیری را به انسان‌ها نمی‌نمایاند و در دوران معاصر ناسیونالیسم و قومیت‌گرایی حرفی برای گفتن ندارند (نادریور، ۱۳۸۲، ص ۲۳۸ و Eric Hobsbawm p. 164-165).

استیون کاستلز و همکارانش نیز بر این عقیده‌اند که همگرایی روزافزون جهان باعث همگون سازی و چندپارگی همزمان فرهنگ می‌شود. همگون سازی تمایزها را امکان‌پذیر و در عین حال "بی‌معنا" می‌کند. هنگامی که تفاوت‌ها معنای خود را از دست می‌دهند، نیاز ما به آن که مبین هویتمان است، بیش‌تر می‌شود (نادریور، همان، ص ۲۳۸).

از سوی دیگر، مخالفان این دیدگاه معتقدند؛ اگر چه آگاهی جهانی ناشی از پیشرفت ارتباطات بستر مناسبی برای ظهور فرهنگ واحد جهانی ایجاد کرده است ولی به همان میزان موجب افزایش آگاهی‌های قومی - فرهنگی و رشد تقویت نیروهای گریز از مرکز نیز شده است. اینان معتقدند که پیشرفت‌های تکنولوژیک با افزایش آگاهی اقلیت‌ها در قبال تمایزات خود با سایر گروه‌ها، آگاهی فرهنگی آنان را افزایش می‌دهد. فرد نسبت به گروه‌های قومی وابسته به خود و همچنین نسبت به کسانی که با او هویت مشترکی دارند، آگاهی بیش‌تری می‌یابد. به این ترتیب، هنگامی که دولت مرکزی درصدد بسط نفوذ فرهنگی خویش در مناطق قومی بر می‌آید، واکنش اقلیت‌ها شروع می‌شود. پدیده جهانی شدن در عین حال که مرزهای ملی را کم رنگ می‌کند، هویت‌های ملی و قومی فراموش شده را زنده می‌کند. امروز اکثر جوامع مدرن با

اقلیت‌هایی روبرو هستند که خواهان به رسمیت شناخته شدن هویت خویش هستند. چنین وضعیتی دولت - ملت‌ها را ناگزیر می‌سازد که به حقوق فرهنگی اقلیت‌های قومی توجه کند. بروز جنبش‌های قومی - ملی در سال‌های اخیر پاسخی به عدم تحقق نیازهای هویتی و تضعیف همبستگی گروه‌های قومی است. دستیابی گروه‌های قومی به امکانات ماهواره‌ای و اینترنت موجب تضعیف حاکمیت دولت‌ها و دستیابی اقوام و نیروهای بیرون از حاکمیت‌های ملی به اطلاعات خارج از کنترل شده است.

بی‌تردید هر جنبش قومی با احساس هویت فرهنگی مستقل امکان بروز و ظهور می‌یابد و تکنولوژی ارتباطی این امکان را به نحو مناسبی در اختیار اقوام و گروه‌های قومی قرار داده است. آنان با داشتن تربیون‌های مختلف رسان‌های جایگاه برتری نسبت به دولت‌ها در فرهنگ سازی و حتی ایجاد شکاف در دیوار فرهنگ ملی یافته‌اند. علاوه بر این، با کم رنگ شدن نقش مرزها فاصله‌های میان گروه‌های قومی همگن در دو طرف مرزها از بین رفته است. این امر از سویی باعث افزایش نقش و قدرت گروه‌های قومی و قدرت مانور آن‌ها نه تنها در قبال اعمال سیاست‌های یکسویه دولت‌های مرکزی گردیده است، بلکه رشد فرآیند آگاهی‌های قومی، دولت‌ها را در برابر شرایط و مطالبات جدیدی قرار داده که برگشت ناپذیر است. بنابراین در می‌یابیم که علیرغم پیش بینی رهروان مکتب جهانی شدن که دنیا را ناگزیر می‌بینند که به سوی نوعی ادغام فرهنگی و قومی پیش می‌رود، در دوران معاصر شاهد ظهور انواع اختلاف‌های قومی و تأکید بر بنیادی‌ترین هویت‌های گروهی و وفاداری‌های قومی در بسیاری از کشورها هستیم.

از سوی دیگر، با وجود آنکه در یکصد سال گذشته اغلب کشورهای جهان سوم در معرض برنامه‌ها و سیاست‌های نوسازی برگرفته از جوامع صنعتی غرب قرار گرفته‌اند، به نظر می‌رسد که شکل‌گیری دولت‌های مدرن ملی و نوسازی کشورها در سطح گسترده کمک شایانی به زوال احساسات قومی و ملی نکرده است. همچنین این انتظار که فرهنگ‌ها ضمن حفظ جوهره و هویت خود در ایجاد و شکل‌گیری یک فرهنگ جهانی مشارکت کنند، محقق نشده است. برخی از نظریه پردازان معتقدند؛ جهانی شدن، همانگونه که فاصله را از بین می‌برد، رویارویی جوامع مرکزی و جوامع پیرامونی را اجتناب ناپذیر ساخته و آن را تشدید می‌کند (نادرپور، همان، ص ۲۴۰).

به عقیده نگارنده؛ برخی جوامع چند قومی که عوامل همبستگی در آن‌ها ضعیف است، بیش‌تر

از سایرین از نتایج جهانی شدن متأثر می‌شوند. در اینگونه کشورها (مثل شوروی و یوگسلاوی پیشین) "اقوام" به مرحله "ملت" ارتقاء یافته‌اند و یا از اول یک ملت بوده‌اند.^۱ به این ترتیب اینگونه جوامع به ظرفی سالاد شبیه هستند که هر گیاهی در درون آن هویت مستقل خود را دارد و اجزاء آن در یکدیگر ادغام و حل نشده‌اند. در اینگونه جوامع افراد ملت بوسیله جاذبه‌های شخصیتی، ایدئولوژیک، اقتدار یک حزب فراگیر و یا نیروی قهریه به یکدیگر ملحق شده و تشکیل یک واحد سیاسی را داده‌اند که بصورت تصنعی به حیات خود ادامه می‌دهد و به محض تضعیف اقتدار مرکز - بویژه در اثر عواملی مثل جهانی شدن که در ذات خود تضعیف حاکمیت‌ها را دارد - جوامع پیرامونی به سوی مرکز گریزی و تجزیه پیش می‌روند. تجربه شوروی، یوگسلاوی، چکسلواکی، اندونزی و... مؤید این نظر است. برعکس در برخی کشورها اقوام علاوه بر عوامل همبستگی ملی میان خود، دارای تاریخ مشترک بوده و تصور ذهنی مشترک: در طو زمان بین آن‌ها شکل گرفته است. چنین وضعیتی به دیرپایی ملی و تعلق اقوام به واحد ملی کمک می‌کند. به این ترتیب در صورت تضعیف شده و زمینه‌های مرکز گریزی شکل می‌گیرد؛ بویژه آنکه، در تاریخ معاصر شاهد بوده‌ایم که اقوام طعمه مناسبی برای فشار بر دولت مرکزی بوده‌اند. این در حالی است که در میان کشورهای جهان سوم که دارای بافت چندقومی هستند، برخی کشورها به دلایل گوناگون از "یکپارچگی ملی" بیش‌تری برخوردار هستند. تاریخ مشترک، سرنوشت مشترک و اصولاً تصور ذهنی مشترک در میان اقوام به دیرپایی یک ملت کمک شایانی می‌نماید.

از سوی دیگر، باید افزود که تلاش دولت‌های مرکزی برای یکپارچه سازی فرهنگی با توجه به فرصت‌های ناشی از جهانی شدن و نادیده انگاشتن هویت‌های قومی، زمینه‌های مرکز گریزی و

۱. این نکته حائز اهمیت است که "قوم"، گروهی انسانی هستند که عامل همبستگی میان آن‌ها مکانیکی و ابتدایی است مثل تعلق جماعت به یک طایفه، ولی "ملت" گروهی انسانی هستند که عامل همبستگی میان آنان علاوه بر عوامل مکانیکی، عوامل دینامیک و درونی مبتنی بر عقل هم هست. در این مورد به عقیده موريس دوزره، در تحلیل نهایی علاوه بر نژاد، زبان، تاریخ، فرهنگ، آداب و رسوم، دین و... که بطور مشترک بین افراد قرار دارد و عامل مکانیکی همبستگی میان آن‌هاست (مکتب آلمانی و مکتب فرانسوی) "تصور ذهنی مشترک" نیز بین افراد ملت وجود دارد؛ بنحوی که آن‌ها در درون جماعت خود را هم سرنوشت با یکدیگر می‌دانند. به عبارت دیگر، عامل همبستگی میان اقوام، "احساسی" و عامل همبستگی میان افراد ملت بیش‌تر "تعقلی" است. به این ترتیب به محض اینکه اقوام از احساس تعلق به یکدیگر و به گروه به سطح تصور ذهنی مشترک می‌رسند به مقام "ملت" ارتقاء می‌یابند (قاضی، ۱۳۸۰).

مطالبات هویت خواهانه را فراهم و آن را تشدید می‌کند؛ در جوامعی که اقلیت‌ها از حق شهروندی به معنای دارا بودن حقوق برابر، حق مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها، آزادی‌های مدنی و معیارهای مناسب زندگی محروم باشند (مقصودی، ۱۳۸۰).

به این ترتیب، باید گفت که جهانی شدن تأثیر انکارناپذیری بر رشد مطالبات هویت خواهانه برای اقوام گذارده است. دسترسی آسان به وسایل ارتباط جمعی و حاکم بودن گفتمان دموکراسی خواهی و حقوق بشر در دوران جهانی شدن، در کنار بالا رفتن سطح دانش و بینش و سطحی از رفاه که اقوام یا طبقات برگزیده آن را متوجه مطالباتی نظیر هویت خواهی می‌نماید، باعث رشد فزاینده آگاهی‌های قومی می‌گردد.

به عبارت دیگر، در فرآیندهای جهانی شدن به دلیل گسترش فناوری اطلاعات و ارتباطات تفاوت‌های افراد و گروه‌ها اعم از فرهنگی، قومی و سیاسی در حوزه خودآگاه فردی و جمعی جوامع بیش‌تر درک می‌شود (جلایی پور، ۱۳۸۰).

این نکته حائز اهمیت است که جهانی شدن، قدرت انحصاری دولت‌ها در کنترل بر منابع و اعمال و رفتارهای مغایر با حقوق بشر را با محدودیت مواجه ساخته و در آینده این محدودیت حتی بیش‌تر هم خواهد شد. همچنین اگر بجای تأکید بر هویت مدنی و برابر شهروندان، همچنان بر اصالت فرهنگ مسلط و رسمی اصرار گردد، مطالبات هویت خواهانه شتاب بیش‌تری خواهد گرفت. آنتونی گیدنز^۲ در این باره می‌گوید:

«به رغم ادعای نظریه پردازانی نظیر کنیش آمی (Keniche Ohmae) ژاپنی در مورد پایان دوران «دولت - ملت» و ابداع نظریه اقتصاد بدون مرز^۳ و تظاهرات گسترده مخالفان جهانی شدن، نهاد «دولت - ملت» همچنان قدرتمند حضور دارد و افراد هویت خود را در قالب آن جستجو می‌کنند (گیدنز، ۱۳۸۴، ص ۸۹ و ۸۱ و ۸۰).

وی می‌افزاید: «تقریباً در تمام ملت‌های جهان، هویت ملی در حال تجدیدنظر و بازیابی است. علت این تجدیدنظر، پایان جنگ سرد و تأثیرات گسترده‌تر نیروهای جهانی کرده است. اساساً اتفاقی که در مناطقی مانند اتحادیه اروپا رخ می‌دهد این است که هویت ملی تا حدی در حال جدا شدن از سرزمین است. به عبارت دیگر هویت‌های سرزمینی ملت‌های عضو اتحادیه کم رنگ شده، ولی لزوماً باعث ضعف هویت ملی نگردیده است... اتحادیه اروپا تجربه موفق ایجاد یک حکمرانی ورای ملت‌هاست» (بیشین، ص ۹۰ و ۹۳).

گیدنز همچنین خیزش اخیر ملی‌گرایی و قومیت خواهی را در قالب ناسیونالیسم‌های محلی (Localism) بررسی می‌کند و آن را محصول امکان‌های جدیدی می‌داند که فرایند جهانی شدن برای بازتولید هویت‌های محلی فراهم می‌کند (گل محمدی، ۱۳۸۱، ص ۱۷۵).

نتیجه

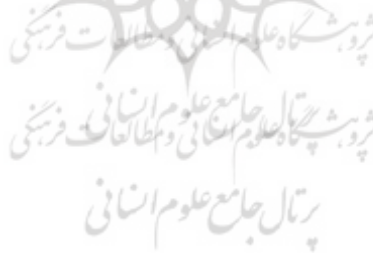
جهان در قرن ۲۱ وارد مرحله جدیدی از تعاملات خواهد شد که با گذشته متفاوت است. در چنین شرایطی، بدون تردید هیچ کشوری نمی‌تواند خود را از تحولات و تأثیرات ناشی از جهانی شدن دور نگه داشته و نسبت به آن بی‌اعتنا باشد. امروز دولت‌های ملی به سختی می‌توانند بر خلاف مسیر تحولات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جهان، تصمیم‌گیری کنند. در نتیجه فرآیندهای جهانی شدن، توانایی‌های دولت‌های ملی در اتخاذ اقدامات مستقل و اجرای سیاست‌های خود، محدود شده و کنترل آن‌ها بر جریان کالاها و اطلاعات کاهش می‌یابد. جهانی شدن حتی اختیارات نامحدود دولت‌ها را انتخاب مسئولان حکومت و قانونگذاری و گستره آن متأثر می‌سازد (William Twining, p. 4).

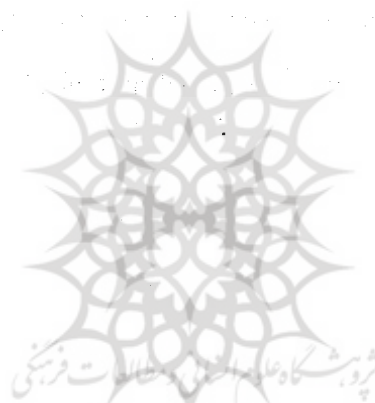
از جمله آثار جهانی شدن، حرکت سیال ارزش‌های فرهنگی هر جامعه به دیگر جوامع است و جوامع دارای قدرت فرهنگی و امکانات ارتباطی گسترده بهتر می‌توانند حاکم شوند. همچنین جهانی شدن موجب رشد مطالبات هویت خواهانه در کشورهای چندقومی می‌گردد که در صورت عدم پاسخ منطقی، این مطالبات می‌توانند به مثابه اهرم علیه دولت‌های مرکزی عمل کنند. چنین وضعیتی سطح اقتدار ملی را کاهش داده و حاکمیت‌ها را با بحران‌های هویت و ارزشی مواجه می‌سازد. این بحران‌ها می‌توانند از تهدید به فرصت تبدیل شوند؛ به شرط آنکه تفاوت‌های هویتی به رسمیت شناخته شده و بر نقاط اشتراک در سطح ملی اهتمام شود. هرگونه محلی‌گرایی^۱ خطرهای فراوانی دارد که پیش‌تر تجارب آن را در جهان دیده‌ایم. جهانی سازی بطور ناگزیر به تضعیف حاکمیت‌های ملی و رشد مطالبات هویت خواهانه قومی میانجامد و تنها راه برون رفت از آن، شناخت هویت‌ها و تصمیم‌گیری بر اساس منافع ملی و واحد ملی بر مبنای مشارکت‌های همگانی است.

مأخذ

- ۱- احمدی، حمید؛ قومیت و قوم‌گرایی در ایران (تهران، نشر نی، ۱۳۷۸).
- ۲- آرت شولت، یان؛ نگاهی موشکافانه بر پدیده جهانی شدن؛ ترجمه مسعود کرباسیان (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲).
- ۳- بشیریه، حسین؛ فرآیندهای جهانی شدن، روزنامه اطلاعات، دوم مرداد، ۱۳۸۰.
- ۴- پستمن، نیل؛ تکنوبولی؛ ترجمه صادق طباطبایی (تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲).
- ۵- جلالی‌پور، حمیدرضا؛ جهانی شدن و جنبش‌های قومی با تأکید بر جنبش کردی در ایران، روزنامه نوروز، سوم بهمن ۱۳۸۰.
- ۶- خوبروی پاک، محمد؛ نخبگان محلی، جهانی سازی و رؤیای فدرالیسم، مجموعه مقالات از کتاب ایران، هویت، ملیت، قومیت؛ به کوشش دکتر حمید احمدی (تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۳).
- ۷- سریع القلم، محمود؛ ایران و جهانی شدن (تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۴).
- ۸- سلیمی، حسین؛ جهانی شدن و فرهنگ، روزنامه اطلاعات، دوم آبان ۱۳۸۰.
- ۹- سلیمی، حسین؛ فرهنگ‌گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر (تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹).
- ۱۰- شریعتی، علی؛ بازگشت به خویش (بی تا، بی جا).
- ۱۱- فصلنامه مطالعات ملی/میزگرد، سال دوم، پاییز ۱۳۷۹.
- ۱۲- قاضی، ابوالفضل؛ بایسته‌های حقوق اساسی (تهران، نشر دادگستر، ۱۳۸۰).
- ۱۳- گلن نیندر، درک؛ تفکر سیاسی؛ ترجمه محمود صدیقی (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴).
- ۱۴- گل محمدی، احمد؛ جهانی شدن فرهنگ، هویت (تهران، نشر نی، ۱۳۸۱).
- ۱۵- گیدنز، آنتونی؛ چشم اندازه‌های جهانی؛ ترجمه محمدرضا جلالی‌پور (تهران، طرح نو، ۱۳۸۴).
- ۱۶- گیوی مردانی، اسماعیل؛ جهانی شدن و هویت ملی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۱ و ۱۲، مرداد و شهریور ۱۳۸۱.
- ۱۷- مقصودی، مجتبی؛ فرهنگ، ارتباطات و تحولات قومی، فصلنامه مطالعات ملی، سال دوم، زمستان ۱۳۷۹.
- ۱۸- مقصودی، مجتبی؛ تحولات قومی در ایران (تهران، مؤسسه مطالعات ملی، ۱۳۸۰).

- ۱۹- مک گرو، آنتونی و هلد، دیوید؛ جهانی شدن و مخالفان آن؛ ترجمه مسعود کرباسیان (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲).
- ۲۰- میز، ماریا؛ جنگ بدون مرز، استعمال جدید جهان؛ مترجم ناهید جعفرپور، برگرفته از اینترنت، آلمان، ۲۰۰۶.
- ۲۱- نادریور، بابک؛ جهانی شدن، بیم‌ها و امیدها (تهران، انتشارات حدیث امروز، ۱۳۸۲).
- ۲۲- هانتینگتون، ساموئل؛ نظریه برخورد تمدن‌ها؛ ترجمه و جمع‌آوری مجتبی امیری (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه، ۱۳۷۴).
- 23- Twining, William. 2000: Globalization and legal theory, London: Butterworth.
- 24- Waters, M. 1995: Globalization, London: Routledge.





پرو، شہ گاہ عالیہ اشرفیہ و مطالعات فرہنگی

پرو، شہ پرتال علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی